

تا خود را از هرچه غیر علمی است برهانی

فلسفه گردش هستی در اشکال مرگ و زندگی به بیان علوم

پروفسور رضا آیرملو

فصل چهار احتمال بازگشت و رستاخیز

"برمیگردیم گل نسرین بچینیم"⁷⁴

در اینجا این سؤال مطرح میشود که:

- آیا از نظر علمی این احتمال وجود دارد که انسان مردهٔ امروزی روزی از روزها از نو زنده شود و به حال و شکل اولیهٔ خود برگردد؟ آیا امکان دارد که انسان مرده و خاک شده در زمانی در این یا هر دنیای عینی و خیالی با رستاخیزی بر سر پا بایستد، و به زندگی فردی و قبلی اش برگردد و ادامه بدهد؟

برای پاسخ به این سؤال باید از نو به تعدادی از بحثها و نتایج فصلهای پیشین اشاره بکنیم و دریافتهای علمی پیشین را از زاویهٔ این سؤال خاص مورد بررسی قرار بدهیم.

در بحثهای پیشین این نتیجه به دست آمد که بر خلاف ادعاهای ادیان که خلق شدن و مردن را به عنوان قصه های منفرد فردها به افکار عمومی توده های طلسم شده شان می فروشند،

⁷⁴ عنوان کتاب ژان لافیت نویسندهٔ فرانسوی از مقاوت فرانسویها در زمان اشغال نازیها. این کتاب به وسیلهٔ حسین نوروزی به زبان فارسی ترجمه شده است.

• خلق شدن و مردن با آنکه فردها را در بر میگیرند، نه فقط اموری فردی نیستند، بلکه اتفاقاتی عام و جهانشمول از تبدیلات، و فعل و انفعالاتی اند که در کل هستی، طبیعت یا ماده جریان می یابد.

خلق شدن و مردن اتفاقاتی اند که:

- هم در همه اشکال مختلف ماده جاری اند و،
- هم لازمه قانونمندیهای هستی مادی اند و،
- هم حوادثی اند که از آغاز پیدایش شروع و تکرار شده اند.

در ضمن، نتایج فصلهای پیشین نشان میدهند که گیاهان، حیوانات و انسانها با مردن، پوسیده شدن و فروریختن، به هیچ تبدیل نمیشوند، بلکه فقط از زندگی یی میمیرند و در زندگی و زندگیهای دیگر به حیات خود ادامه میدهند.

همراه با همه موجودات دیگر به هستیهای جاندار و بیجان که در جریان تحولات و تبدیلات قانونمند و همیشگی پیش میروند، تبدیل میشوند. به بیان دیگر، در کلیت و یکپارچگی طبیعت و ماده تشکیل دهنده جهان:

• در قالبی میمیرند، ولی در قالبهای دیگر زندگی میکنند.

به عنوان درخت، حیوان و انسان میمیرند، ولی به عنوان بخشی از گل هستی گیاهی و حیوانی، و در وحدت و یکپارچگی با طبیعت (یا در "وحدت وجود ماده تشکیل دهنده جهان و هستی") به صورت اشکال و انواع مختلف هستی ادامه حیات میدهند. و نه فقط ادامه حیات میدهند، بلکه همچنین همچون قطره ای از جریان عظیم تبدیل و تکوین ماده و طبیعت جاری میشوند.

در اینجا نیز سؤال را از روئیدنی و درخت آغاز بکنیم. گفتیم که درختی که فرو میریزد و از بین میرود، در واقع نمی میرد و بلکه به شکلی از اشکال به حیات خود ادامه میدهد. در این صورت این سؤال مطرح میشود که:

- آیا این احتمال وجود دارد که درخت معینی که در ظاهر مرده و فروریخته، در هر آینده ای از نو به حال و شکل اولیه خود برگردد و روزی از روزها در دور دیگری به زندگی فردی و قبلی خود ادامه بدهد؟

پاسخ این سؤال بر اساس داده های پیشین به کلی منفی است. چرا؟ - زیرا که درخت پس از مردن از این شکل از زندگی، به هزاران تکه تقسیم و پخش شده و هر تکه اش هم در جایی با خاک، آب و مواد شیمیائی و بیولوژیکی مختلف موجود در طبیعت در هم آمیخته است. به طوری که در طول زمان و هر چه زمان بیشتری گذشته، هر قسمت از این هزاران تکه به یک راه بیولوژیکی خاص خود رفته است. هر کدام به وسیله گیاهان و حیوانات معینی خورده شده و هر کدام نیز در فعل و انفعالات مختلف شیمیائی و بیولوژیکی اندامهای موجودات جدید حل شده و به سلولها و مولکولهای زنده آنها تبدیل شده است.

به بیان دیگر، درخت ظاهراً مرده و خاک شده دیروزی، حالا پس از مردن به هزاران تکه و پاره تقسیم شده و هر تکه اش هم سرنوشتی خاصی یافته و در جریان منحصر به فرد موجوداتی که قسمتهائی از آنرا در خود مصرف و حل کرده اند، به راه شیمیائی و بیولوژیکی خاصی رفته و ماهیت خاصی یافته است. هم از این رو هم هست که:

- احتمال اینکه این درخت پراکنده در اشکال و انواع مختلف هستی، به درخت و همان درخت سابق برگردد، صفر است. صفر است، چرا که برای بازگشتش به حالت اول باید تعداد بیشماری فعل و انفعالات

شیمیائی، فیزیکی و بیولوژی به ابتدای فعل و انفعالات خود برگردند.

• چرا که بسیاری از این فعل و انفعالات متشکل از تجزیه و ترکیب و تبدیل قابل بازگشت نیستند. بازگشت شان ناممکن است.

بدین معنی،

• این درخت مرده، هزار تکه شده و هر تکه اش هم به راهی رفته و به زندگی جدیدی پیوسته، هرگز به صورت یک هستی مشترک اولیه نه گرد هم می آید و نه درخت یا همان درخت میشود.

البته باید توجه کرد که بر اساس قواعد ناظر بر حساب احتمالات⁷⁵، "احتمال تحقق هر اتفاقی که وجود یا تحققش به طور علمی رد نشده باشد، هر اندازه هم ناممکن به نظر برسد، صفر مطلق نیست". در اینجا نیز، با این وجود که احتمال بازگشت درخت مورد نظر به همان شکل و سیاق سابق صفر است، اما با رعایت قوانین حساب احتمالات ناچار باید بگوئیم که:

⁷⁵ ترم "احتمال" معمولاً برای توصیف رویدادها و گزاره هایی که از حقیقت شان مطمئن نیستیم مورد استفاده قرار میگیرد. بر اساس قواعد حساب احتمالات، میزان اطمینان ما قابل توصیف به عدد بین 0 و 1 است. احتمال صفر برای رویدادها و گزاره هایی که کار می رود که از نظر علمی مردود و احتمال 1 برای رویدادهایی که کار می رود که از نظر علمی به اثبات رسیده اند. از آن پس، هر چه رقم احتمال از صفر بیشتر شود، امکان تحقق آن رویداد بالاتر رفته و به همان اندازه اطمینان ما از اینکه آن رویداد رخ خواهد داد بیشتر خواهد شد.

- احتمال بازگشت این درخت پراکنده در اشکال مختلف هستی و ماده، به درخت و همان درخت سابق صفر است، اما این صفر به معنی صفر صفر نیست!
- "بسیار به صفر نزدیک است"، ولی صفر صفر نیست.

در ظاهر این جمله "صفر است، ولی صفر صفر نیست" جمله متعارضی به نظر میرسند. این تعارض اما ماهوی نیست، بلکه ناشی از زاویه ای است که به این مسأله می نگریم. از سوئی هر چه زمان میگذرد و درخت فروریخته بیشتر در فعل و انفعالات شیمیائی و بیولوژیکی به اشکال و انواع دیگر هستی تبدیل میشود، همان اندازه احتمال بازگشت به وضع قبلی اش ناممکن تر میشود. این در حالی است که از سوی دیگر، بر اساس حساب احتمالات، هر صفری، در همان حال، یک احتمال است. به بیان دیگر، هیچ احتمالی که عدم تحققش به طور علمی رد نشده، صفر صفر نیست. صفر مطلق نیست.

از این رو، از طرفی باید گفت که:

- امکان بازگشت این درخت خشکیده و مرده به همان صورت سابقش، با رعایت فعل و انفعالات شیمیائی و بیولوژیکی مختلف در دوره فروپاشی اش به تمامی ناممکن است.
- امکان بازگشتش به شکل و هویت سابقش پس از اینهمه ترکیبات و تجزیه های شیمیائی، فیزیکی و بیولوژیکی، و اینهمه تبدیلات ناشی از مردنها و زنده شدنهای متوالی و متواتری که برای هر تکه درخت حل شده در اندامهای مختلف موجودات دیگر اتفاق افتاده، ممکن و محتمل نیست.

ممکن نیست، ولی از طرف دیگر چون این ناممکن بودن از نظر علمی به اثبات نرسیده است، لاجرم باید گفت که به خاطر رعایت قوانین حساب احتمالات، این ناممکن بودن به معنی صفر هم باشد، صفر صفر نیست. بسیار بسیار قلیل و نزدیک به صفر است.

- تا نزدیکی های صفر، ناممکن است و با گذشت زمان هم هرچه بیشتر به صفر صفر نزدیک تر شده و ناممکن تر هم میشود.

از این رو، با رعایت قواعد حساب احتمالات میتوان فرض کرد که در روزی از روزها با احتمال یک در میلیونها و میلیاردها هم شده، ممکن است این احتمال بسیار نادر نزدیک به صفر تحقق پیدا بکند و دست تصادفات بیشماری اینهمه تکه پاره های پراکنده در اندامهای مختلف موجودات گیاهی و حیوانی مختلف را گرد هم آورد و از نو به حال و روز اولیه اش برگرداند. اینهمه فعل و انفعالات شیمیائی و بیولوژیکی را به عقب برگرداند، تکه پاره های مختلف را گرد هم بیاورد و از مجموعه آنها درخت جدیدی با همان مشخصات درخت پیشین به وجود بیاورد.
به بیان دیگر:

- این احتمال ولو بسیار نزدیک به صفر وجود دارد که در روزی از روزهای نزدیک به بی نهایت هم که شده، همان درخت با همان شکل و شمایل از نو به وجود بیاید و بر سر پا بایستد. که در روزی از روزهای نزدیک به بی نهایت تبدیلات تصادفی نمونه ای به دست بدهد که با عمل کپی برداری بیولوگهای امروزی از حیوانات و گیاهان قابل مقایسه باشد.

البته داده های پیشین همه نشان می‌دهند که انسان هم مثل همان درخت یا هر گیاه و حیوان دیگر می‌میرد، ولی این مردن هم به معنی پایان یافتن و به هیچ تبدیل شدن او نیست، بلکه همانند بریده های فروریخته هر درخت مورد نظر، با بازگشت به خاک، گام به گام هزار تکه می‌شود و هر تکه اش نیز با تغییرات، ترکیبات و تبدیلات فیزیکی، شیمیائی و بیولوژیکی خاصی، در راه و مسیری جداگانه قرار گرفته و پیش می‌رود.

هر تکه اش به صورت "مستقیم یا غیرمستقیم" در اندامهای موجودات دیگر وارد می‌شود و به جزئی از این یا آن گیاه و حیوان تبدیل می‌شود. همانند قطرات پارچ آبی که بر یک رودخانه عمیق و پرشتاب بریزد، هر قطره اش به راهی می‌رود که با راه بقیه قطرات به کلی متفاوت است.

بدین ترتیب، آنچه به نام مُردن این یا آن انسان مطرح می‌شود نیز، به معنی نابود شدن و صفر شدن وی در کل هستی مادی نیست، بلکه به معنی تبدیلات عملاً غیرقابل بازگشت در درون موجودات دیگر است.

می بینیم که باز گشت از این ترکیبات و تبدیلات فراوان، در این مورد نیز ناممکن است. احتمال تئوریک ناچیزی هم وجود داشته باشد، این احتمال بسیار بسیار کوچک تر از احتمال گیاهان و حیوانات، و با گذشت زمان نیز بسیار نزدیک به صفر مطلق است. چرا؟

قبل از اینکه به این سؤال پاسخ دهیم، لازم است یادآوری بکنیم که این مردنها و تولدهای تکراری مورد بحث ما نباید با آنچه تناسخ نامیده می‌شود مخلوط شود.

چرا تکوین و تبدیل علمی مورد بحث به کلی با تناسخ ایده آلیستی متفاوت است

در واقع آنچه تاکنون در مورد مردن و تبدیل شدن موجودات و انسانها مطرح کردیم نشان میدهد که از نظر علمی مرگ انسانها به معنی:

- فروپاشی هویت امروزی فردها، ولی ادامه حیات و زندگی آنان آنان در اشکال و ترکیبات فراوان جدید است.
 - تداوم تبدیلات جزء به جزء فرد مرده به اشکال جدیدتر هستی و پیوستن اش به انواع و اشکال مختلف زندگی است.
 - تداوم جزء به جزء اندام فرد در جریان سیال طبیعت و ادامه سیر تحولات و تبدیلات فردی در "وحدت و یگانگی با همه هستی مادی" است.
 - محور شدن در شکل و صورت موجود، ولی ادامه حیات دادن در اشکال دیگری از همان هستی واحد و یگانه است.
- به بیان دیگر، انسان نیز:

- در قالبی میمیرد، ولی در قالبهای دیگری به زندگی خود ادامه میدهد.
- به عنوان فرد فرد معین امروزی (که در عین حال جزئی از جمع هستی و طبیعت است) میمیرد، ولی به عنوان اجزاء و اشکال مختلف هستی زنده میماند.
- به عنوان فرد وابسته به جمع میمیرد، ولی به عنوان جمع در بستر طبیعت در حال تحول و تکوین ادامه حیات میدهد.

توجه داریم که این نتیجه گیریها اگر از نظری شبیه دیدگاه تناسخ هم به نظر برسند، در اساس به کلی با آن متفاوت اند. از آنجا که بدون تأکید بر

این تفاوت‌های بنیادی، ممکن است این نتیجه‌گیریها همانند ادعاهای تناسخ و گردش روح در قالب‌های مختلف به نظر برسد، در زیر به اختصار به محتوا و بنیادهای ادعای تناسخ، و همچنین تفاوت‌های بنیادی اش با این تئوریهای علمی و فلسفی اشاره میکند.

یک) تناسخ به چه معنی است؟

"تناسخ یا باززایی"⁷⁶، یعنی زائیده شدن دوباره بعد از مرگ. تناسخ با اختلافات چندی در مفهوم، از اعتقادات عام بسیاری از ادیان، از آنجمله هندوئیسم، بودیسم، دائوئیسم، جینیسم، سیکسیم، و همچنین برهمنی، مانوی، و حتی برخی از فرق اسلام و شیعه است.⁷⁷

بر اساس ادعای مدعیان تناسخ، هستی اساسی یکی است و تمام هستیهای دیگر، مخلوق یا پرتوی از آن اند. آن هستی اساسی اما، همان هستی واقعی و عینی قابل تجربه و آزمایش علمی نیست. آن هستی هم نیست که از ماده تشکیل شده و به عینه قابل ملاحظه است، بلکه هستی ایده آلی و ذهنی بی است که جز در خیال نمی زید. هستی بی است که نسبت به مورد، روح اصلی، عالم کبیر، و در برخی از ادیان خداپرست هم خالق جهان خوانده میشود. بر اساس این ادعاها، همه موجودات، پرتو، کثرت یا حتی مخلوق این تنها هستی خیالی غیرمادی و غیر قابل تجربه و اثبات است.

موجوداتی هم که پرتو، کثرت یا مخلوق آن روح اصلی فرضی به حساب می آیند، هر کدام دارای هستی نامیرائی به نام روح اند. این

⁷⁶ Reincarnation

⁷⁷ ویکیپدیا به زبانهای مختلف. پیشین.

"روح‌ها" اما قائم به ذات نیستند، بلکه در حکم روح فرعی و به عاریت گرفته شده از آن روح اصلی، یا "عالم صغیری" اند که از "عالم کبیر" جدا شده و جدا مانده است. به سبب این جدائی ناخواسته هم هست که به ادعای اینان، انگیزه اساسی هر موجود زنده یا انسان، بازگشت به منشأ خود و پیوند مجدد با اصل خود است.

برای انجام این مهم اما، روح انسان باید به پاکی قابل الحاق به روح اصلی برسد. باید به ترکیه نفس نائل شود. برای نیل بدان نیز باید روح انسان بارها از تنی که میمیرد بیرون بیاید و از نو در تن موجود دیگری بزیاید. باید هر روحی به تکرار و هر بار هم در جسم و تن جدیدی به این جهان بازگردد و بدینوسیله ترکیه شده و قابل الحاق به روح اصلی اش بشود.

رفتار و کردار نیک یا بد انسان در زندگی گذشته اش تعیین میکند که این تن جدید از موجودی خوب یا بد برگزیده شود. روح انسانی که کرداری نیک داشته، با حلول در جسم موجود نیکوکاری، پله ای رو به بالا، یعنی رو به سوی نزدیکی و الحاق به روح اصلی برمیدارد، در حالی که انسانی که کرداری بد داشته، به شکل موجودی بدکردار زاده میشود و در سلسله مراتب سرنوشت ساز باززائی، پله ای پائین تر میرود.

بدین ترتیب، تناسخ به معنی مردن و باززائیدن به سبب جدا افتادن از اصل خود، و به همین سبب نیز، نوعاً دردآور است. مدعیان تناسخ بر این نظر اند که روح های فردها تا زمانی که موفق به پیوند با روح اصلی نشده اند، به این زاندها و مردنها، و در واقع، باززائی و تناسخ تکراری ادامه می دهند. ادامه میدهند تا شاید گام به گام پله های تعالی را ببیمایند و با ترکیه خود به اصل متعالی شان نائل شوند. بر این ادعا،

گویا با این اتفاق، باززائی و تناسخ نوعاً دردآور هم به نهایت خود خواهد رسید و پایان خواهد یافت.

اما برای رهایی از طلسم این سلسله مراتب دردآور، انسان باید بتواند هر چه زودتر پله های تعالی را بپیماید و با نیل به پاکی به اصل خود نائل شود. با این ادعا، هر دین و فرقه ای، برای رسیدن انسان به پاکی و نیل به روح اصلی، راه و روشهایی پیشنهاد میکند که شهود، درونگرایی و توجه به حقیقت در برخی از ادیان، و عبادت و ریاضت در برخی دیگر، از آن جمله اند.

بر اساس این ادعاها، تناسخ یا باززائی روح انسان در موجودات دیگر در چهار نوع مختلف انجام میگیرد:

1. نسخ یا انتقال روح انسان به انسان دیگر،
2. مسخ یا انتقال روح انسان به حیوان،
3. فسخ یا انتقال روح به گیاه و،
4. رسخ یا انتقال روح به جماد.⁷⁸

می بینیم که مدعیان تناسخ نه فقط ادعای وجود روح به عنوان مایه هستی و زندگی انسان را پیش میکشند، بلکه همچنین مدعی اند که این روح های فردی با یک روح فراگیرتری که گویا منبع و منشأ هستی است، پیوند دارند و تکثیر یا انعکاس آن به حساب می آیند.

در واقع تفاوت عمده نتیجه گیری های پیشین این کتاب با ادعای ذهنی تناسخ، قبل از همه در همین ادعای غیرقابل اثبات وجود روح به عنوان پایه و اساس قصه های تناسخ است.

⁷⁸ ویکیپدیا. پيشن.

دو) اما روح چیست؟

روح بنا به ادعاهای غیرقابل اثبات ادیان، هستی سیال غیرمادی بی است که از محدودیتهای مادّه از آنجمله مکان و زمان رهاست. بر این اساس، گویا روح با ورودش به تن انسانها و به نظری حتی به تن حیوانات، آنان را از مرده به زنده، و با خروجش، از زنده به مرده تبدیل میکند. بدین معنی، روح بر اساس برخی باورهای سنتی و دینی، عین زندگی، ولی بر اساس برخی دیگر، حامل زندگی است. در برخی از ادیان، روح خاصّ انسان است، در حالی که برخی دیگر به وجود روح در حیوانات هم باور دارند.

قرآن در بین کتابهای ادیان سامی در مورد توضیح وجود و ماهیت روح با یک تردید و دوگانگی عمده رو به روست. قرآن از سوئی از هرگونه توضیحی در مورد روح دور می ایستد و حتی مدعی میشود که "در این مورد دانشی به بشر داده نشده است"، ولی از سوی دیگر، در آیه های فراوانی به روح یا ماهیتهائی که مشابه روح اند اشاره میکند. از سوئی آیه می آورد که:

- "و از تو درباره روح سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است" (اسراء، 85)⁷⁹

⁷⁹ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (سوره اسراء، آیه 85)

اما از سوی دیگر، بر خلاف این آیه، در مورد وجود و ماهیت روح و همچنین روح اصلی یا ال‌ه خالق که انسان را شبیه خود خلق کرده آیات فراوانی می‌آورد. بدین ترتیب، موضوع روح فقط به صورت واژه روح ۲۱ بار در قرآن تکرار میشود و همانند بسیاری از مفاهیم قرآنی دیگر در معانی متعددی به کار میرود. از آن جمله اند:

1. در آیه 103 سوره النحل، تحت عنوان «روح القدس» و در آیه 193 سوره الشعراء تحت عنوان «روح الامین» برای نامیدن فرشته وحی.
2. در آیه 4 سوره القدر، آیه 38 سوره النبأ و آیات 4 و 5 سوره معارج برای نامیدن موجودی بالاتر از ملائک.
3. در آیه 29 سوره الحجر، آیه 72 سوره صات و آیه 9 سوره سجده به عنوان ویژگی روح الله. این آیات نشان میدهند که ال‌ه خالق نه فقط دارای روح است، بلکه همچنین با دمیدن روح خود انسان را صاحب گوش، چشم و دل کرده است:

- آنگاه او را درست‌اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد چه اندک سپاس می‌گزارید (سوره سجده، آیه 9)⁸⁰.

بدین معنی، از نظر قرآن، ال‌ه خالق مورد ادعا هم دارای روح است. این همان روحی است که فقط به انسان دمیده شده و با دادن چشم، گوش و دل وی را از سایر مخلوقات متمایز کرده است. از همین رو هم هست که گویا حیوانات، هم فاقد روح و هم فاقد چشم و گوش و دل اند. این آیات همچنین نشان میدهند که ال‌ه خالق مورد ادعا دارای روح اصلی است و ارواح انسانها از آن ناشی میشوند.

⁸⁰ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (آیه 9 سوره سجده).

بر این اساس، گویا انسان از تجمع دو هستی مختلف، یکی روح که از روح خدا می آید و دیگری ترکیبات مختلف خاک و آب آفریده شده است. جالب است که در این مورد نیز آیات عمدتاً متعارض قرآن نه از یک نوع خاک و گل، بلکه از تعداد فراوانی از انواع و اقسام گل ها⁸¹ سخن به میان آورده است.

آیات فوق همچنین نشان میدهند که قرآن نه تنها در مورد ماهیت روح، بلکه حتی در مورد ماهیت روح خالق مورد ادعایش نیز با چندگانگیهای عمده رو به روست. از این رو هم هست که در آیتی الاله مورد ادعایش را تنها هستی موجود، در آیتی خالق هستی، و در آیات دیگری هم هستی بی که هستیهای دیگر را خلق کرده معرفی میکند⁸².

مذاهب و فرقه های اسلامی، هر کدام تحت تأثیر این آیات متعارض، رابطه بین الاله و مخلوقاتش را به شکلی که با برخی از این آیات متعارض سازگاری دارند توضیح میدهند. نظریه "وحدت و کثرت" از آن جمله اند. بر اساس این ادعای ذهنی متکلمان اسلامی که کارشان رفع و رجوع نواقصات قرآن است، از آنجا که به بیان آیتی تنها هستی موجود "الله واحد" است، پس هستی انسان نمیتواند ناشی از کثرت این تنها وجود واحد نباشد. این است که بسیاری از فرقه های اسلامی، رابطه بین الله خالق و انسانهایی که به عنوان بنده و برده وی خلق شده اند را

⁸¹ برای اطلاعات بیشتر از انواع گل های مطرح شده در آیات مختلف قرآن ر. ک. به جلد دوم کتاب نویسنده تحت عنوان "قرائت قرآن غیردینی"، 2007 میلادی، اینواند لیت.
⁸² برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب "فلسفه وجود الاله"، پیشین.

همانند رابطه روح های فرعی با روح اصلی مورد ادعای مدعیان تناسخ توضیح میدهند:

عدم چون گشت هستی را مقابل در او عکسی شد اندر حال حاصل
شد آن وحدت از این کثرت پدیدار یکی را چون شمردی گشت بسیار
عدد گرچه یکی دارد بدایت ولیکن نبودش هرگز نهایت⁸³
نظریه اسلامی "وحدت وجود" هم در این رابطه ارائه شده و میشود⁸⁴.

میدانیم که ادیان به طور ماهوی بر صحت علمی و منطقی ادعاهایشان دل نمیسوزانند. از آنجمله بر اساس ادعای اثبات نشده و غیرمنطقی ادیان سامی، هر انسان و حتی هر حیوانی نه موجودی از یک آب جاری، بلکه فرد مستقلی معرفی میکنند که در یک لحظه موعود و با سرنوشت معلومی از سوی الاه خالق که خلقتش لحظه ای و دلبخواهی است خلق شده و میشود.

از نظر خداباوران، روح هر کس معرف این هویت فردی است. بسیاری از اینان مدعی اند که مرگ به معنی از بین رفتن جسم است، و پس از این مرگ جسمی، روح هر فرد، که گویا هستی نامیرا و جاویدانی متعلق به الاه خالق است، باقی میماند. در نتیجه، هستی های فردی انسانها از طریق بقاء ارواح شان تا زمان پیوستن شان به روح و منشأ اصلی شان به طور مستقل دوام می آورند و به شکلی از اشکال به زندگی خود ادامه میدهند.

⁸³ شیخ محمود شبستری، گلشن راز. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاه"، پیشین.
⁸⁴ پیشین.

بدین بیان، روح هر کس، اساس هستی و عامل زندگی و بقاء وی به حساب می آید. اما از نظر اینان این هستی اساسی نیز همانند روح اصلی یا الیه خالق مورد ادعا، نه قابل نشان دادن و نه قابل اثبات کردن است. نه آثاری از آن ثبت شده و نه میتوان اثری از وی را به ثبت رسانید. این است که پیوند باعث میشود تا بخش بزرگی از جمعیت میلیاردری خداپرستان با وجود درک و فهم ماهیت ناممکن یک چنین ادعاهای ذهنی در مورد روح، خود را قادر به انکارشان نبینند، چرا که همه واقف اند که با رد ادعای وجود روح و اینگونه هستی های نامرعی غیرقابل اثبات، ادعای اصل و اساسی در مورد وجود روح اصلی یا الیه خالق جهان هم زیر سؤال می رود.

این است که همه دینداران از ایمان به وجود چیز و چیزهائی حرف میزنند که نه دیده و شنیده اند و نه حتی از ته دل می پذیرندشان. ایمان دارند بدون اینکه بتوانند سبب، علت و منشأ اعتقاد و ایمان شان را توضیح بدهند. بدون آنکه از خود سؤال بکنند که اگر روح و سایر هستیهای مخفی مورد ادعا، غیرقابل تجربه، رؤیت و اثبات اند، پس مدعین وجود آنها از چه طریقی به وجود شان پی برده و حتی به قدری در مورد وجودشان مطمئن اند که بدانها ایمان آورده اند.

البته در این رابطه ها، هر دینی قصه تاریخی و فرهنگی خود را دارد. ادیان جنوب شرقی آسیا عموماً برآنند که با مرگ انسان، روح وی وارد یک دور تناسخ در اندام حیوانات و انسانها میشود. مایه اصلی این همه ادعا، گزینش نیک و بد از سوی انسان است.

ادیان باستانی خاورمیانه از آنجمله مصر، معتقد بودند که انسان دارای یک جسم و دو روح بوده، یکی به نام کا و دیگری به نام یا. کا به نیروی

زندگی بی اطلاق میشد که گویا با تولد انسان به وجود می آمد و در مقابل، یا معرف روح اصلی همیشگی انسان بود. آنان معتقد بودند که اگر بعد از مرگ، بدن انسان سالم نگهداری شود، در آینده با پیوستن این دو روح **کا** و **یا** و حلول آنها در جسم شان، فرد مورد نظر زندگی جدیدی را شروع خواهد کرد. این است که سلاطین و بسیاری از بزرگان مصر باستان سعی میکردند با مومیائی کردن جسم مردگانشان، آنان را برای بازگشت روح و آغاز زندگی دوباره، سالم و سلامت حفظ کنند.⁸⁵

ادیان یهودی و زرتشتی هر دو با ادعای تک خدائی شروع کردند. دین یهودی این ادعای دینی را به سایر ادیان سامی، مسیحی و اسلام، به ارث نهاد. ادیان سامی، با وجود تفاوتی، عمدتاً مدعی اند که روح پس از آن که به وسیله فرشته مرگ قبض شد، در جهان دیگری به شکلی از اشکال به زندگی خود ادامه میدهد. هر سه این ادیان مدعی اند که روح های باورمندان به دین مربوطه شان به آسمان و بهشت میروند، در حالی که کسانی که به این دین معین باور ندارند، به جهنم میروند. جهنم مورد نظر دین مسیحی که در اساس دینی لیبرال تر از اسلام است، به سرزمین مردگان اطلاق میشود. مجازات کسانی که به آنجا می افتند، باقی ماندن به صورت مرده است، در حالی که در اسلام که نسبتاً دین خشن تری است، نه فقط غیرباورمندان، بلکه حتی مؤمنان و مسلمانان گناهکار هم تا ابد به ماندگاری در جهنم محکوم میشوند. جهنم اسلام نیز فقط سرزمین مردگان نیست، بلکه شکنجه گاهی تمام عیار و غیرقابل مقایسه با هر شکنجه گاه این جهانی است.⁸⁶

⁸⁵ ویکیدیا، پیشین.

⁸⁶ پیشین.

رهبران دینی اسلام بنیادگرای امروزی حتی بر این ادعاهای سنتی ادعاهای جدیدی هم افزوده اند. آنان مدعی اند که جمعی از این ارواح وفادار به تعلیمات رهبران سیاسی- مذهبی شان، از لحظه مرگشان تا زمان باز شدن رسمی درهای بهشت از نعمات زندگی مادی این جهانی برخوردار میشوند. آنان همچنین روی دسترسی ارواح مؤمنان مورد اعتمادشان به هزاران حوری و غلمان و شهوترانی افراطی با آنان تأکید کرده و تبلیغ میکنند⁸⁷

سه) گردش تاریخی پیدایش روح

باید اضافه کرد که تقریباً همه ادیان در حول ادعای وجود روح به عنوان یک هستی غیرقابل توضیح و توجیه به هم میرسند. البته تعاریف و توجیهات آنها از این هستی غیر قابل اثبات با همدیگر تفاوت‌هایی دارند، اما با این وجود، ماهیت این هستی نامرئی در همه این ادعاها همسان اند. همسان اند، چرا که همه این ادعاها در اساس چیزی جز ارثیه بازمانده از ادیان و جادوی اولیه حوزه دینی خود نیست.

برای توضیح این ارثیه تاریخی کافی است به یاد بیاوریم که انسان اولیه در آغاز به سببهای قابل درک به این باور دست یافت که نیرو یا نیروهای برتری وجود دارند که هم زندگی را سبب میشوند و هم بر خلاف موجوداتی که میمیرند، باقی میمانند.

در آنموقع، انسانها به تمامی از پدیده‌ها و اتفاقات طبیعی بی که در قعر جنگلها و غارهای تاریک محل سکونت شان اتفاق می افتاد، بی خبر

⁸⁷ کتاب معاد نوشته آیت اله دستغیب شیرازی از پیامبر اسلام نقل می‌کند: هر مؤمن که شهید می شود در بهشت قصری انتظارش را می کشد که در آن قصر 70 حجره است و هر حجره دارای 70 تخت است و بر هر تختی 70 فرش گسترانده اند و بر هر فرشی 70 حوری نشسته و انتظار شهید راه اسلام را می‌کشند...!!! (ویکیپدیا، فارسی).

بودند. آنان به آسانی به تاریک‌روشنی‌ها و اشباح خیالی‌شان خصوصیتی خارق‌العاده قائل می‌شدند. به آسانی برای نامیدن این موجودات خیالی، عناوینی ذهنی می‌ساختند و آنها را بر اساس اتفاقات روزمره‌شان به نیک و بد، و خوش‌یمن و بدیمن تقسیم می‌کردند. در این پروسه از تحولات بود که این اشباح خیالی تحت عناوینی همچون ارواح، شیاطین، عفریته‌ها و فرشتگان، و همچنین ال‌ها و ال‌هه‌ها، و خدایان نامگذاری شدند و در فهرست اعتقادات دینی و فرهنگی مردم چهارگوشه جهان جا گرفتند.

در ضمن، در آن‌زمانها بسیاری که خواب مردگان خود را میدیدند، بدین سبب که درک و فهم درستی از مرگ نداشتند و بین عینیات زندگی و رؤیاهایشان در خواب و خیال فرقی قائل نبودند، فکر می‌کردند که مردگانی که در خواب دیده‌اند واقعاً با آنان تماس گرفته و با آنان مراوده می‌کنند. آنانی که با چشم خود نابودی اندام مردگان‌شان را دیده بودند، از سوئی یقین داشتند که آنان مرده‌اند، ولی از سوی دیگر، به سبب رؤیاهایشان به آسانی دچار این تصور و وهم ابتدائی می‌شدند که فرد مرده، زنده است و به ملاقاتشان می‌آید. این تصور به وجود می‌آمد که مرده‌هایشان زنده‌اند و زندگی می‌کنند. این تصور به وجود می‌آمد که انگار نیمه‌ای از فرد مورد نظر مرده و خاک شده، ولی نیمه دیگرش زنده است و در میان آنان می‌زید.

این تصورات ابتدائی، آغازگر ذهنیت مربوط به وجود روح به عنوان نیرو و نیروهای غیبی غیرقابل رؤیتی بود که به باور آنان، زندگی نامیرائی را نمایندگی می‌کردند.

به جز این، به نظر بسیاری از مردمشناسان، باور به خوش یمنی و تقدس اشیاء و ادامه ستایش و پرستش نموده‌های طبیعی از سوی انسانهای اولیه، خود به خود به باور به وجود هستی یا هستی‌های نامیرا و فرا بشری دامن می‌زده است.

در ضمن، همانگونه که بحث شد در جریان درک و فهم شدن سؤالات فلسفی از سوی انسان هوموسپین، انسانهای اولیه موفق به بازسازی باورهای دینی و جادویی شدند و از این طریق، راهی برای تقلیل و تسکین ترس، تنهائی و اضطرابات شان یافتند. در این جریان بود که باور به وجود هستیهای متفاوتی که میتوانستند در همه جا حضور بیابند و نقشهای مثبت و منفی ایفا بکنند شکل گرفت. در این رابطه هم بود که باور به وجود نیروهای غیبی شکل گرفت، یا به بیان دیگر، ارواح و نیروهای فرا بشری غیبی و ذهنی از سوی انسانها خلق شدند.

در این رابطه همچنین این استنباط به وجود آمد که میتوان با این نیروهای فرا بشری ارتباط برقرار کرد و از آنان مدد گرفت.

این کشف ذهنی از نظر رهائی انسانها از اضطرابات ناشی از مرگ و میر، و همچنین از دردهای جسمی ناشی از بیماریهای ناعلاج یا فقر و گرسنگی نقشهای مهمی ایفا کرد. این کشف ذهنی همچنین در زمانهای اضطرابی بر توان روحی و روانی انسانها و جوامع انسانی افزود.

این باورهای ذهنی هنوز هم و حتی برای انسانهای امروزی که خود را در شرایط تنهائی، اضطراب و ترس می یابند، به همان اندازه مهم و تعیین کننده عمل میکنند.

در ضمن، اعتقاد به وجود هستی یا روح ابدی در برون و درون انسان، در حقیقت محصول آرزوی انسان میرا و موقتی برای نامیرائی و ابدی بودن است. نشانه تلاش انسان میرا برای نائل شدن به نامیرائی و بقاء دائمی است.

اینهمه نشان میدهد که چرا اعتقاد به "روح" به موازات اعتقاد به الاهیها و الاهیها، یا خدا و خدایان عینی و ذهنی در همه اشکال دینی و جادویی چهارگوشه جهان شکل گرفت، و چرا امروزه هم، بخش بزرگی از مردم جهان، حتی آنانی که به وجود خدای خالقی ایمان ندارند، به وجود روح یا روهای نامیرا در بیرون و درون شان باور دارند.

این تحولات باعث شد که از همان زمانی که انسان هوموسپین برای تطبیق خود با جهان وحشی آنروزی میکوشید، "اعتقاد به وجود روح و ارواح ناپیدا و نامیرا به مشخصه ای از مشخصات دینها و جادوهای اولیه تبدیل شد. بت پرستی نیز در واقع چیزی نبود جز پرستش روح هائی که در این بتها مخفی بودند.

در این مسیر بود که رفته رفته این نیروهای ذهنی نامیرا، قائم به ذات خود تلقی شدند. بعدها این نیروهای ذهنی قائم به ذات، در تداوم این پروسه در جاهائی به صورت الاهیها و الاهیها در آمدند و تا به مرحله خالق جهان و هستی هم ارتقاء یافتند. در جاهائی هم در شخص، شیء یا مکان معینی حلول کردند و آنها را مقدس و قابل ستایش ساختند. از این طریق، باور و نیاز به باور به ارواح مختلف رفته رفته با باور و نیاز به نیروهای برتر و فوق بشری یا خدا، و الاهیها و الاهیها پیوند خوردند و همچون دو سوی یک سکه ذهنی، به مبنای اعتقادی ادیان میلیاردي امروزی تبدیل شدند.

در علم مردمشناسی، این نیروی برتر غیبی که به صورت نیروی حیاتی دینامیک، یا نیروی روحانی غیبی مافوق طبیعی در وجود اشخاص، یا اشیاء ظاهر می شود و به آنان تقدس می بخشد، «مانا»⁸⁸ نامیده میشود. مانا به اعتقاد انسانهای اولیه، نیروی سیال مقدسی است که با حلول خود در شخص، شیء، یا مکان دینی، به تقدس آنها منجر میشود. نیروی "مانا" می تواند ساکن و پایدار، یا سیال و قابل انتقال و ظهور از این به آن فرض شود.

مانائی که در افراد مقدس حلول میکند، قابل انتقال از شخص به شخص است. تقدس ارثی مقدسین دینی و مذهبی بی که این نیروی روحانی غیبی را از پدر، پدران، خویشان و حتی قبیله خود به ارث می برند، نشاندهنده تجلی مانا در نهادهای خویشاوندی و قبیله است. بر این باور، مانا نه فقط از شخص به شخص، بلکه حتی از شخص به حیوانات و اشیاء منتقل می شود"⁸⁹. از آنروست که عموماً خرهای پیامبران نیز مقدس و به صورت فرشته های بالدار فرض میشوند.

⁸⁸ مانا اصطلاح انسان شناسی برگرفته از لفظ ملانزیائی، مجمع الجزایری در شمال شرقی استرالیا است.

بر اساس ویکیدیا، "مانا به نیروی فوق طبیعی مثبت و در مقابل، "تابو" به نیروی فوق طبیعی منفی گفته میشود است. قوم شناس معروف روبرت هنری کدرینگتون Robert Henry Codrington (1830-1922) برای اولین بار در سال 1891 این ترم ملانزیائی را به کار برد و بعد از آن، مردمشناسان و قوم شناسان در ماهیت جهانی این مفهوم در مناطق مختلف جهان به تحقیق پرداخته و پی گیری کردند.
⁸⁹ ر. ک. به بحث مربوطه در جلد دوم کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، پیشین.

در هر صورت، تداوم این ارثیه تاریخی باعث شده که بسیاری از ادیان، وجود ذهنی روح و ارواح فوق بشری را به یکی از ارکان اعتقادی خود تبدیل ساخته اند. بر این اساس، گویا انسان از دو هستی مستقل و متفاوت روح غیرمادی و جسم مادی تشکیل شده است. گویا روح، هستی پایدار و ابدی، ولی جسم، هستی میرای انسان است. بدین ترتیب، وقتی جسم انسان به هر سببی ظرفیت ادامه زندگی خود را از دست داده و رو به فساد و نابودی میگذارد، روح وی برای ادامه حیاتش، تن مرده را ترک میکند و به شکلی از اشکال به زندگی خود ادامه میدهد.

این ذهنیت تاریخی از آن پس ادامه یافته و در هر دینی نسبت به سوابق تاریخی و شرایط ذهنی آن دین و قوم با قصه یا قصه های خاصی در آمیخته و به شکل باور دینی در آمده است. برای مثال، باور به وجود روح در بین ادیان آسیای شرقی، از آنجمله هندوئیسم، به این عقیده منجر شده که گویا با مرگ انسانها، روحهای آنان بر خلاف جسم شان، نه از هم می پاشند و نه تکه تکه شده و در طبیعت دور و بر خود مستحیل و حل میشوند. برای مثال، فردی به نام "راج" میمیرد، ولی این مرگ فقط برای جسمش اتفاق می افتد. راج به عنوان جسم میمیرد، اما به عنوان روح باقی میماند. نه فقط میماند، بلکه حتی نسبت به اعمالی که انجام داده، به صورت حیوان یا انسانی مناسب حال وی از نو به دنیا می آید.

دیدیم که بر اساس این ذهنیت که تناسخ و باززائی نامیده میشود، این انتقالات، نه آغاز و نه پایان زندگی فردی راج است. روح راج که واحدی غیرقابل تغییر و تبدیل فرض میشود، باید بارها و بارها به این تبدیلات و نقل و انتقالات درآورد تن بدهد تا آنکه از طریق تبدیلات رو به تعالی، گام به گام خود را بالا بکشد و به روح اصلی بپیوندد.

این روح اصلی در ادیان خداپرست به صورت نیروهای ماوراء طبیعی، خدا و الاله خالق تعریف میشود. نیروئی که بنا به ادعا، گویا جهان و هستی را خلق کرده و حتی اداره میکند⁹⁰. نیروئی که به ادعای قرآن با فوت کردن روح خود به انسانها آنها را از حیوانات متمایز کرده است.

ادیان سامی که از رفتن روح انسان به آسمان سخن به میان می آورند⁹¹، نمیتوانند به روشنی توضیح بدهند که اساساً روح چیست که به آسمان میرود، و آسمان به چه معنی است که ارواح انسانها را در خود جا میدهد. به طور مثال، به بیان قرآن به عنوان آخرین کتاب این دسته از ادیان، "آسمان همچون سقف زمین است و با پایه های ناپیدائی استوار شده است"⁹². در یک چنین آسمانی است که این میلیاردها ارواح آزاد شده به سر میبرند و منتظر اند تا روز موعود رستاخیز سر رسد. بنا به این ادعاهای ذهنی بدون دلیل و منطق، در آنروز این همه ارواح زنده به قالب جسمهایشان که تازگی به زندگی اصلی شان برگشته اند خواهند رفت، با همراهی هم در لباس انسانهای تمام عیار اولیه شان در خواهند آمد و با تمام جسم و روحشان در صحنه رستاخیز حاضر خواهند شد. قرآن برای اثبات ادعای خود در مورد این باززائی و رستاخیز حتی دلیل آورده که "همانگونه که الله شما را خلق کرده، در روز رستاخیز نیز پس

⁹⁰ برای توضیحات بیشتر در مورد تصورات مختلف ادیان از الاله و خدا ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاله"، پیشین.

⁹¹ لازم به یادآوری است که باور به چیزی به شکل و شمایل روح و رفتن آن به آسمان بسیار قدیمی تر از ادعای ادیان سامی به وجود آمده و خیلی پیش از آنها وجود هستی و هستی های ذهنی یی که نه آثار مادی دارند و نه میمیرند، در اذهان عمومی مردم اسیر تاریکیهای گذشته های دور این مناطق مطرح بوده است. از آن پس، این قصه های اساطیری ماقبل تاریخ دوام آورده و به نسلهای بعدی ادیان به ارث نهاده شده است.

⁹² ر. ک. به آیه 2 سوره الرعد، آیه 10 سوره لقمان، آیه 12 سوره فصلت و سایر.

از پوسیدن و هیچ شدن در خاک، از نو خلق تان خواهد کرد". البته حالا بر اساس بحثها و نتیجه گیرهای پیشین میدانیم که از نظر علمی:
"نه چیزی از هیچ به وجود می آید
نه چیزی به هیچ تبدیل میشود و،
نه چیزی در طبیعت متلاشی شده، پس از این همه فعل و انفعالات
شیمیائی و بیولوژیکی قابل نوزائی است".

چهار) تعارض ادعاهای ذهنی با داده های علمی و عینی

لازم به یادآوری است که از نظر علوم، هر چیز و هستی موجود، قابل آزمایش و اثبات است. بدین معنی، از نظر علمی هر شیئی و هستی یی پوزیتیو⁹³ یا قابل شناخت، اندازه گیری، تجربه و اثبات است. فلسفه علم بر اساس این دیدگاه بنا شده که داده های برگرفته شده از «تجربه» و همچنین دستاوردهای منطقی و ریاضی آنها، تنها منبع همه معرفت های معتبر است. هم از این رو، علم از تأیید هر آنچه که دارای آثار و عواض مادی قابل آزمایش و تجربه، یا "شواهد تجربی" نیست، خودداری میکند. شواهد تجربی داده هایی اند که از راه حواس عینی یا ابزار سنجش به دست می آیند.
بدین معنی،

- هر چیزی که وجود دارد دارای آثاری است، یا باید دارای آثاری باشد و،

⁹³ این اصطلاح برای اولین بار در قرن هجدهم توسط فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی اگوست کنت ساخته شد و به کار رفت. کنت بر این باور بود که جبری تاریخی بشریت را به سمتی خواهد برد که نگرش دینی و فلسفی از بین رفته و تنها شکل از اندیشه ای که باقی می ماند متعلق به اندیشه قابل تجربه و اثبات (positive) است.

- این آثار هم قابل تجربه و آزمایش است یا باید قابل تجربه و آزمایش باشد.

در نتیجه، از نظر علمی، وجود هرگونه هستی‌یی که نه مادی است، نه آثاری دارد و نه آثارش قابل تجربه، مشاهده و اندازه‌گیری اند، ناممکن است. به بیان دیگر، از نظر علمی نیز، هر هستی غیرمادی مثل "روح" که هیچ آثار بیرونی ندارد، به تمامی ممتنع و ناممکن است و ادعای وجودش چیزی جز ادعای پوچ و خالی ارزیابی نمیشود.

هم از این روست که این نتایج علمی، عینی و قابل اثبات در این مورد که جهان و انسان در یک وحدت مادی از شکلی به شکل دیگری تغییر، تکوین و تبدیل می‌یابند و انسان در این بستر جاری در جسمی میمیرد و در جسمهای فراوان دیگری به زندگی خود ادامه میدهد، هیچ ربطی با این ادعاهای ایده‌آلیستی و ذهنی همچون ادعاهای تناسخ و باززائی ندارد. هیچ ارتباطی با ادعای غیرقابل اثبات ادیان و دینداران، مانند ادعای غیرعلمی و غیرمنطقی "وحدت و کثرت" بین روح اصلی و روح فرعی، یا بین "خالق و مخلوق" و مانند اینها ندارد. به بیان دیگر، این تغییر و تبدیل مادی و قابل ثبت و اثباتی که بر اساس داده‌های علمی مطرح شده و میشوند، حتی اگر ادعاهای تناسخ ادیان را به یاد بیاورند هم، به کلی با آن متفاوتند. متفاوتند چرا که:

- در آنجا وجود هستی غیرقابل اثباتی به نام روح که هیچ آثار قابل اثبات، تجربه و اندازه‌گیری ندارد مطرح است، در حالی که در اینجا بحث بر سر تغییرات و تبدیلات مادی، عینی و قابل اثبات و تجربه‌ای است که بر اساس داده‌های علمی مورد بحث در اندامهای گیاه، حیوان و انسان جریان می‌یابد.

- در آنجا از بازگشت روح فرد فرد انسانها به سوی یک روح یا هستی اصلی غیر قابل اثباتی که منشأ وجود هم هست، سخن به میان می آید، در حالی که در اینجا، بحث بر سر فعل و انفعالات فیزیکی، شیمیایی و بیولوژیکی طبیعی یی است که در حال حاضر به صورت تبدیل و تکوین اشکال مختلف ماده خودنمایی میکند.

دیدیم که این اشکال مختلف در جریان تکوین همه شمول ماده و طبیعت، بر اساس قوانین درونی و ذاتی ماده پدید آمده و می آیند، و در جریان تبدیلات مستمر مادی در درون کل هستی از قالبی به قالبی جا به جا میشوند. در این جریان، هر موجودی پس از ترک قالب موجودش به هزاران تکه و ماهیت قسمت شده و هر قسمتی نیز در فعل و انفعالات جداگانه ای از تحول و تکوین وارد شده و همراه با آنها دچار تغییر و تبدیل خاص خود می شود. به خاطر این ترکیبات، تبدیلات، و فعل و انفعالات دور و دراز، پیچیده و غیر قابل بازگشت هم هست که:

- هر فردی و موجودی یکبار به این شکل خاص امروزی خود پدیدار میشود، و وقتی هم از این شکل مُرد، در اشکال دیگر هستی به زندگی خود ادامه میدهد. ادامه میدهد، اما دیگر هرگز به همان شکل و قالب پیشین برنمیگردد. احتمال بازگشتش و آنچه در بین ادیان و اسلام باززائی و رستاخیز نامیده میشود، صفر است.